

گلهای معرفت

حکایت خلیفه هارون رشید و عدالت یک پسر هفت ساله

در مقابل ۴۰۰ نفر عالمان دین



دوستان عزیز و خواننده گان محترم: چنین روایت بوده که روزی در جریان عشق بازی زنها شوهری خانم خلیفه هارون رشید خنده کنان بطور تمسخر آمیز و مزاق برایش گفت که بروای آدم دودخی.

که باشنیدن چنین کلمه شخص خلیفه هارون رشید سخت عصبی و ناراحت شده و گفت که ای خانم عزیز اگر من دودخی باشم از همین لحظه تو بالایم طلاق و بجای خواهر و مادرم باشید. هر قدریکه خانم آنجناب معذرت خواست که یا خلیفه هارون رشید من همراهی شما شوخی نمودم و فرمودند که ای خانم گپ من یکی است و بس.

و از جانب هم جناب هارون رشید با خود میگفت که یا حضرت پروردگار عالم من چه اشتباه را مرتکب شدم در حالیکه طاقت دوری یک شب ویران دارم و حالا چاره چیست؟

ساعت ها و روزها در همین فکر و سودا غرق بوده و تا اینکه شبی با خود گفت که ای هارون رشید ساده در حالیکه به تعداد ۴۰۰ نفر علما دینی دارید و در طول چهل شبانه روز چرا از خانم عزیزتان دور هستی و طوری عاجل فرمان صادر نموده که در ظرف بیست چهار ساعت تماماً علمای دینی در تالار بزرگ حاضر شوند و نظربه دستور آنجناب تماماً علمای دین در وقت معینه حاضر شده و آنجناب در کرسی مقام خود نشسته و فرمودند که.

ای عالمان دین من یک مشکل عجیب و غریب دارم و امیدوارم که مرا کمک و راهنمایی نمائید.

درحالیکه همه متوجه بودند و جناب هارون رشید فرمودند که چهل روز قبل در جریان عشق بازی خانم خنده کنان گفت که بروای آدم دودخیء که با شنیدن چنین کلمه عصاب من بکلی خراب شده و گفتم که اگر من دودخی باشم تو بالایم طلاق و بجای خواهر و مادرم من باشید .

خلاصه اینکه : از همان تاریخ تا کنون من همرايش هم بستر نشدم و از جانب دیگر ساعتی هم دوريش را تامل کرده نمیتوانم و در طول همین مدت هر قدریکه در حصره فکر نمودم بکدام نتیجه نرسیدم حالا شما عالمان دین مرا کمک و راهنمایی نمائید که چکنم و چاره چنین اشتباه من چیست .

با شنیدن چنین موضوع تماماً علما عاجز مانده و یکنن ایشان به نماینده گی از همه گفتند که یا خلیفه عادل از نگاه دین مبین اسلام خانم تان بالایت طلاق بوده و یگانه راه و چاره آن اینست که بگذارید تا نامبرده با کسی دیگر عروسی نماید و اگر شوهر دوم آن ویرا به خواهیش خود طلاق داد پس در آنصورت شما میتوانید که دوباره همرايش عروسی نمائید و در غیر آن کدام چاره دیگری نداشته و ندارید . با صادر نمودن چنین قرار جناب هارون رشید سخت تکان خورده و میخواست که آنها را جزا بدهد که در همان اثناً تماماً حاضرین مجلس به پای استاده شدند و بیک زبان گفتند که یا خلیفه هارون رشید به غیر از همین فیصله و شرایط اسلامی کدام راه و چاره دیگر نیست .

جناب هارون رشید در عالم فکر فرورفته و با خود میگفت که خداوند آ حالا چکنم و چه اشتباه کردم که این موضوع را با ایشان مطرح نمودم درحالیکه به هیچ قیمتی خانم را از خود دور ساخته نمیتوانم و چه خاصا که با مرد دیگر عروسی نماید .

درحالیکه همه سکوت را اختیار کرده بودند که در همین اثناً یکنن از میان حاضرین بلند شده و گفت که قربانت شوم یا خلیفه عادل در نزدیکی قصر شما یک پسر خورد سال که شاید اضافت راز هفت سال بیشتر نباشد آنجا نشسته و میگوئید که او مردم نزد من بیاید تا گره های بسته تان را باز نمایم .

چند روز قبل که گذرم از همان طرف شده برایش گفتم که پسر جان زنده گی مرا بگوئید که چطور بوده و فعلاً چطور است ؟

یا خلیفه عادل قبول نماید که عطا یک کلمه آنرا هم برایم دورغ نگفته است و در آخر برایم گفت که ای عالم دین اگر کدام وقت در مورد کدام فیصله پروپلم پیدا نموده اید من را بگوئید که تا کره بسته تان را باز نمایم . با شنیدن چنین موضوع شخص هارون رشید خنده های قهقهه نموده و فرمودند که ای عالمان دین برایم خیلی عجیب است که شما بزرگان مشکل مراحل کرده

نتوانستید و میگوئید که پسر هفت ساله آنرا حل میسازد و آنجناب دستور داده که همان پسر هفت ساله را بخاطر حل مشکل شان بیاورند . ساعت نگذاشته بود که پسر را بحضور خلیفه وقت آوردند که جناب هارون رشید بادیدن پسر خورد سال خیلی تعجب نموده و آنرا مورد نوازش خود قرار داده و در جمع ۴۰۰ نفر عالمان دین نشاننده و گفت که ای پسر جان من در مورد شما قبلاً شنیدم که به اصطلاح گره های بسته را باز مینمائید و حالا من یک مشکل دارم و اگر آنرا باز نمودید پس در آنصورت و بطور همیشه در این مقام جایگاهی عالی را خواهید داشت . **پسر گفت یا خلیفه عادل یک سوال دارم؟**

خلیفه هارون رشید فرمودند که پسر جان هر سوال که دارید من حاضریم که جواب آنرا بشما بگویم

پسر گفت که در قدمه اول بگوئید که شما با من کار دارید و یا من بشما؟

خلیفه هارون رشید فرمودند که من بشما کار دارم . **پسر گفت در صورتیکه چنین است من جرات آنرا ندارم تا از شما سوال کنم . هارون رشید فرمودند که پسر جان چه باید کرد .**

پسر گفت ای خلیفه وقت اگر میخواید تا در حصه قضاوت عادل هانه خود را صادر نمایم پس در آنصورت شما لطفاً به جایی من تشریف بیاورید و من در مقام شما نشسته بعداً به سولات و جوابات خود شروع مینمایم . جناب خلیفه هارون رشید جرات و فیصله ابتدائی پسر را تحسین نموده و طور عاجل کلاه خود را از سرش کشیده و فرمودند که ای پسر جان حالا شما در کرسی من رفته بنشینید و منتظر سولات و عدالت شما میباشم

زمانیکه آن پسر در چوکی قضاوت و عدالت قرار گرفت و فرمودند که ای خلیفه عادل جناب هارون رشید شما چه مشکل دارید که این ۴۰۰ نفر عالمان دین تان آنرا حل کرده نتوانسته است . خلیفه هارون رشید فرمودند که چهل روز قبل در جریان عشق بازی و شوخی خانم خنده کنان برایم گفت که بروید ای آدم دودخی . من برایش گفتم که عزیزم اگر من دودخی باشم خودت از همین حالا بالایم طلاق و خواهرم باشید .

با شنیدن کلمه طلاق خانم سخت متاثر شده در حالیکه ویرا آنقدر دوست دارم که لحظی هم بدون آن زنده گی کرده نمیتوانم و از مدت چهل شبانه روز با اینطرف میشود که به صفت خواهر و برادر با هم زنده گی مینمایم پس در آنصورت حیران مانده ام که چکنم و حالا نظر شما چیست ؟ **پسر گفت که ای خلیفه عادل در حصه علمای دینی شما چه گفتند؟** جناب هارون رشید فرمودند که ایشان چنین روایت نمودند که خانم تان بالایت طلاق شده و بگذارید که تا همراهی

شخص دیگر عروسی نمائید و اگر شوهر دومیش ویرا بخوشی خود طلاق داد پس در آن صورت شما میتوانیکه دوباره همرایش عروسی نمائید.

پسر گفت که ای خلیفه هارون رشید سوال دیگرم چنین است و بگوئید که شما در زنده گی تان کدام خاطره جالب دارید که از ترس خداوند آنرا نکرده باشد؟

هارون رشید فرمودند که بلی . پسر گفت که آن خاطره جالب شما چه باشد؟

هارون رشید فرمودند که چند سال قبل خانمم بخاطر مهمانی خانه پدر خود رفته بود که در آنوقت من یک کنیز صورتی داشتم و میخواستم که همرایش هم بسترشوم در حالیکه در روی تخت خواب من با لباس خیلی مقبول دراز کشیده بود و گفت که ای سرور من حالا هر قدریکه میخواهید از وجود من کام دل تانرا حاصل نمائید در حالیکه من بند تنبان خود را باز نموده و میخواستم تا بالایش سوار شوم که در همان لحظه یکبار چشمان مقبول خانمم در مقابلم مجسم شده و از ترس خداوند ج فوراً بند تنبان خود را بسته نموده و همان کنیز دلخواه خود را از اطاق خواب بیرون نمودم و این بود یگانه خاطره جالبم که بشما گفتم .

با شنیدن چنین موضوع برای چند لحظی کوتاه پرسسکوت کرده و بعداً گفت که یا خلیفه عادل هارون رشید در مورد شما قضاوت و فیصله آخرین بنده چنین است .

یا خلیفه وقت : گناه تان در گردن من که شما آدم دودخی نبوده و نیستید همین لحظه میتوانیکه خانه رفته با یگانه خانم دوست داشتنی تان هم بسترشوید در حالیکه چارصد نفر عالمان از قضاوت وی عاجز بودند. و میگویند که این پسر هفت ساله جناب حضرت امام مالک صاحب بوده است.



دوستان عزیز : این حکایت را که در سال ۱۳۵۴ از زبان دوست عزیزم جناب سید حمیدالله آغا واقع خواجه جمع ولی پغمان شنیده بودم آنرا نقل قول بشما نگاهشته امیدوارم که مورد علاقه

تان واقع شده باشد . و از جانب هم باید گفت که شخص بالا پوشدار جناب سید حمیدالله آغا بوده که بعد از سنگ گذاری تهداب مسجد شریف اولیا ی کرام جناب بابا صاحب حصارک لوگردر حالت دوعا نمودن میباشد .

والله اعلم وبالصواب

ماه قوس ۱۳۷۷ مطابق برج دسمبر ۱۹۹۸ عیسوی

نوشته عزیز حیدری

از کشور سویدن

شهرگو تنبرگ

AzizHaidari@hotmail.com

دوستان عزیز این مطلب جالب را از جمع آرشیف خیش برایتان انتخاب نموده ام و امیدوارم که مورد علاقه تان صورت گرفته باشد.